

دلالت ضمنی معرفت‌شناسی اصلاح شده آلوین پلانتینگا بر بنیادگرایی دینی

جلال پیکانی*

چکیده

آلوین پلانتینگا از مهم‌ترین چهره‌های معرفت‌شناسی اصلاح شده است. مطابق دیدگاه وی، باورهای دینی نیز همچون باورهای حاصل از ادراک حسی، پایه به‌شمار می‌آیند؛ در نتیجه، نیازی به توجیه ندارند. اما این دیدگاه لوازمی دارد، از جمله اینکه می‌تواند به بنیادگرایی دینی منجر شود. زیرا نظریه پلانتینگا هیچ معیاری در باب محتوای باورهای پایه تعیین نمی‌کند و شروطی که برای مشروعیت آن تعیین می‌کند، امکان داخل شدن باورهای بنیادگرایانه را نیز فراهم می‌سازد. بنابراین، در حالی که غربیان عموماً مسلمانان را مروج بنیادگرایی دینی معرفی می‌کنند، در این مقاله نشان داده شده است که معرفت‌شناسی اصلاح شده، که برآمده از مسیحیت است، می‌تواند توجیه‌کننده بنیادگرایی دینی باشد. بنابراین، جهت اجتناب از اتهام جا باز کردن برای بنیادگرایی دینی، لازم است که معرفت‌شناسی دینی همچنان جانب قرینه‌گرایی را فرو نگذارد.

واژگان کلیدی

آلوین پلانتینگا، معرفت‌شناسی اصلاح شده، مبنایگرایی، قرینه‌گرایی، بنیادگرایی دینی.

طرح مسئله

معرفت‌شناسی دینی یکی از شاخه‌های معرفت‌شناسی معاصر است که مدتی است در فضای فلسفی - کلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است. هرچند که آرا متعددی در حوزه معرفت‌شناسی دینی مطرح شده، اما در مجموع از میان دیدگاه‌های گوناگون، قرینه‌گرایی^۱ بیشترین توجه را، اعم از موافق یا مخالف، به خود معطوف

jpaykani@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۷

1. evidentialism.

*. استادیار دانشگاه پیام نور.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۷

داشته است. به گونه‌ای که می‌توان گفت معرفت‌شناسی دینی معاصر تا حد زیادی در سلطه این موضع و یا واکنش‌های انجام گرفته در مقابل آن، قرار گرفته است.

قرینه‌گرایی در معنای عام تا دکارت و لاک قابل پیگیری است. «روش، اگر بناست که ما به حقیقتی برسیم، کلاً عبارت است از نظم و ترتیب اشیائی که بینش ذهنی ما، باید متوجه آنها باشد. اگر قضایای مبهم و پیچیده را قدم‌به‌قدم به قضایای ساده‌تر تبدیل کنیم و آنگاه درحالی که تحقیق خود را با درک شهودی تمام قضایایی که مطلقاً ساده‌اند، شروع می‌کنیم، بکوشیم تا از طریق گام‌های دقیقاً مشابهی به شناخت تمام قضایای دیگر ارتقا یابیم، این روش را دقیقاً اجرا کرده‌ایم.» (دکارت، ۱۳۷۶: ۱۰۷) مقصود دکارت این است که وقتی نقطه شروع تفکر ما قضایای ساده باشد، درواقع از بدیهیاتی شروع کرده‌ایم که بدهتشان در حکم قرینه‌ای است به سود درستی‌شان. ترکیب قدم‌به‌قدم این بدیهیات به معرفت‌های پیچیده‌تر منتهی می‌شود. لاک در مهم‌ترین اثر خویش، رساله در باب فاهمه بشر، ایمان فارغ از عقلانیت و غیر مبتنی بر دلایل را بی‌ارزش و پوچ می‌داند: «ایمان چیزی نیست جز تصدیق استوار ذهن و آن اگر تحت ضابطه و نظم قرار گیرد، همچنانکه وظیفه ماست، هرگز مخالف عقل نیست. کسی که ایمان دارد و ایمانش مقرون به هیچ‌گونه دلیل عقلی نیست، عاشق تخیلات خویش است ... نه‌ایت این‌که اگر کسی از نور و مشاعری که خدای تعالی به او ارزانی داشته است استفاده کند و با تأییدات و استعدادهای موهوب خود، صمیمانه در پی حقیقت برود، از اینکه به وظیفه وجدانی خود، همچون مخلوقی عاقل عمل می‌کند، رضایت‌خاطر خواهد داشت و اگر هم حقیقت بر وی مکشوف نشود، باز مأجور خواهد بود. زیرا بر تصدیق خود به درستی سیطره دارد؛ و آن را به جای خود به کار می‌برد. در هر صورت باورها یا ناباوری‌های وی به موجب راهنمایی عقل است. اما کسی که برخلاف این روش عمل می‌کند و مشاعر خود را به جز تحری حقیقت به کار می‌برد، برخلاف نور مختص به خودش سیر می‌کند و از آن تخطی می‌نماید.» (پلانتینگا، ۱۳۸۲: ۲ - ۱۷۱)

در روزگار معاصر، دو معرفت‌شناسی که بیش از دیگران از قرینه‌گرایی جانب‌داری می‌کنند، عبارتند از ریچارد فلدمن^۱ و ارل کانن^۲. (کنن) این دو، مقاله مشترکی در این زمینه تحت عنوان «قرینه‌گرایی» نگاشته‌اند. آنها، قرینه‌گرایی را این‌گونه تعریف می‌کنند: «گرایش عقیدتی D نسبت به P توسط شخص S در زمان t موجه است، اگر و فقط اگر داشتن D نسبت به P با قرینه‌ای که S در t دارد هماهنگ (fit) باشد.» (Conee and Feldman, 2009: 310)

در مجموع، نمی‌توان مقطع تاریخی مشخصی را به عنوان نقطه شروع قرینه‌گرایی در معرفت‌شناسی دینی مشخص کرد. اما به‌طور کلی غالب فلاسفه، چه به‌صراحت و چه به‌طور ضمنی، از مستدل ساختن باورها به‌مثابه

1. Richard Feldman.
2. Earl Conee.

یک فضیلت معرفتی بارز و برجسته یاد کرده‌اند. در عین حال، چارلز تالیا فر^۱ اظهار می‌دارد که «اغلب، ارائه معروف‌ترین تبیین قرینه‌گرایانه از فضائل معرفتی را به ویلیام کلیفورد^۲ نسبت داده‌اند». (تالیا فر^۱: ۱۳۸۲: ۴۲۷)

قرینه‌گرایی در ساحت معرفت دینی حاکی از این است که باور دینی فقط زمانی موجه است که قرینه فیصله‌بخش و قاطعی برای آن وجود داشته باشد. بنابراین، قرینه‌گرایی معیارهای سخت‌گیرانه‌ای را برای توجیه باورهای دینی به دست می‌دهد. مهم‌ترین منتقدان قرینه‌گرایی در حوزه معرفت‌شناسی دینی در نخله‌ای گرد آمده‌اند که به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده^۳ مشهور است. این عنوان به دلیل وابستگی بخشی از مدافعان آن به کلیسای اصلاح‌شده، یعنی کلیسایی که پیروان مارتین لوتر تأسیس کردند، بدان اطلاق می‌گردد. (پلانتینگا، ۱۳۷۹: ۶۳)

نگارنده بر آن است که بخش قابل توجه صاحب‌نظران حوزه اندیشه دینی در ایران، با معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در معنای عام، و نظریه پلانتینگا، به‌طور خاص، تا حد زیادی منفعلانه برخورد کرده‌اند. (البته اعتراض‌هایی نیز به این برخورد منفعلانه صورت گرفته است. مثلاً، ر.ک: عباسی، ۱۳۹۱: ۴۶) شاهد این مدعا همین کمبود نقدهای جدی از پلانتینگا است. به بیان دیگر، هم‌آوایی با پلانتینگا چنان پررنگ است که فضا را برای نگاه انتقادی به افکار وی تا حد زیادی تنگ کرده است.

بر همین اساس، در این مقاله با نگاه انتقادی به نظریه باورهای پایه پلانتینگا که اساس معرفت‌شناسی دینی او را تشکیل می‌دهد، نشان خواهیم داد که این نظریه می‌تواند بر نوعی بنیادگرایی دینی دلالت ضمنی داشته باشد؛ بنیادگرایی دینی برآمده از دین مسیحیت که می‌تواند به هر باور دینی‌ای تعمیم داده شود که از یک سو میل به خردگرایی دارد و از سوی دیگر توجیه‌گر رفتارها و کنش‌های بنیادگرایانه است.

تا آنجا که نگارنده در مقالات و کتب مرتبط با موضوع جستجو کرده است، تاکنون کسی متعرض این نکته نشده است. تنها در یکی دو مقاله، نظریه باورهای پایه پلانتینگا بنیادگرایانه تلقی شده است، اما در مقالات مذکور از بنیادگرایانه تلقی کردن نظریه پلانتینگا قصد دیگری مراد شده است؛ یعنی ابتناء نظریه پلانتینگا بر مسیحیت و باورهای مسیحی. برای نمونه، جاکو گریک^۴ معتقد است که پلانتینگا تأکید دارد که آنچه در انجیل آمده تصویری ناب و درست از واقعیت است. از سوی دیگر، انجیل وجود خدا را تصدیق می‌کند و معرفت‌شناسی اصلاح‌شده تا حد زیادی بر روی تعالیم انجیل بنا شده است. در نتیجه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده تعالیم انجیل را قطعی و درست می‌داند. اما از منظر وی، این نوع نگرش یک نگرش بنیادگرایانه است؛ چون همین که شخص به نحو پیشین به مصون از اشتباه بودن^۵ مباحث انجیل باور داشته باشد، در واقع به دیدگاهی بنیادگرایانه باور دارد.

1. Charles Taliaferro.
2. William Clifford.
3. reformed epistemology.
4. Jaco Gericke.
5. Inerrancy.

(Gericke, 2009:3) روشن است که این معنا از بنیادگرایی مدنظر ما نیست؛ بلکه مراد ما از بنیادگرایی دینی تفسیر خاصی از گزاره‌های دینی است که به‌مثابه انگیزه‌ای برای اعمال و کنش‌های نادرست مورد استناد قرار می‌گیرد. پس، از این حیث مقاله حاضر در نوع خود نخستین کوشش به‌شمار می‌آید.

تقریر مدعای آلوین پلانتینگا

الف) نقد مبنای سنتی

در این موضوع شکی نیست که پلانتینگا به‌واسطه تأثیر فراوانی که بر معرفت‌شناسی دوران معاصر گذاشته است، فیلسوف بزرگی به‌شمار می‌آید. حتی گفته شده است که «متفکران انگشت‌شماری بوده‌اند که به‌اندازه آلوین پلانتینگا بر فلسفه معاصر تأثیر گذاشته‌اند.» (Baker, 2007:2) پلانتینگا در همه کتاب‌ها و مقالاتی که در تبیین نظریه خود نگاشته است، بحث خویش را با نقد معرفت‌شناسی سنتی و به‌طور خاص مبنای سنتی آغاز می‌کند. انتقادات او را می‌توان ذیل سه عنوان جمع کرد: انتقاد نخست عموماً تحت عنوان مشکل خودارجاعی و یا خودموجهی مطرح می‌شود. تقریر پلانتینگا از اشکال مذکور از این قرار است: اگر معیارهای مورد پذیرش خود قضیه «باور پایه، باور خودموجه است» را درمورد خودش به‌کار بگیریم و آن را مورد ارزیابی قرار دهیم، آن را موجه و معقول نخواهیم یافت؛ زیرا نه بدیهی اولی است، نه بدیهی حسی و نه خطاناپذیر. در توضیح مطلب فوق باید گفت، قاعده‌ای که قضیه فوق بیان می‌کند، عام و بدون استثناست، پس باید درمورد خود آن نیز به‌کار برود. به‌بیان دیگر، خود آن قاعده نیز باید خودموجه و بدیهی باشد؛ اما هرچقدر در آن غور می‌کنیم آن را بدیهی نمی‌یابیم. (Plantinga, 1983: 59-60)

انتقاد دوم از این قرار است: چون مبنای کلاسیک، باورهای پایه را منحصر در گزاره‌های بدیهی (حسی و عقلی) و خطاناپذیر می‌داند، از این جهت با پذیرش آن، ناچاریم بسیاری از دانسته‌های روزمره را دیگر در زمره معلومات خود تلقی نکنیم. چون بسیاری از باورهایی که از طرق متعارف حصول معرفت به دست می‌آیند، نظیر باورهای مربوط به ادراک حسی، باورهای مربوط به گواهی دیگران، باورهای مربوط به حوادث گذشته و باورهای مربوط به عواطف و احساسات اشخاص دیگر، عموماً نه بدیهی هستند و نه خطاناپذیر. اغلب این باورها شروط پایه بودن را دارا نیستند. پس در این صورت قلمرو باورهای پایه به سایر محدود خواهد شد. (ibid: 61)

پلانتینگا در قالب انتقاد سوم این ایده را رد می‌کند که هرکس باوری را بدون دلایل و قرائن عقلی یقینی بپذیرد، برخلاف وظایف معرفتی خود عمل کرده و به‌اصطلاح، گناه معرفتی مرتکب شده است: «هنگامی که به‌درستی و سنجش‌گرانه تأمل می‌کنیم، درمی‌یابیم که این قول چندان درست نمی‌نماید که فی‌الواقع تکلیفی وجود دارد که قیدی بر پای باوری می‌نهد که با توجه به آنچه قطعی و یقینی است، محتمل می‌شود.» (پلانتینگا، ۱۳۸۲: ۱۷۴)

باید توجه داشت که نقد پلانتینگا به وظیفه‌گرایی، به معنای نفی تکلیف معرفتی به‌طور مطلق نیست؛ بلکه همان‌گونه که به‌اجمال اشاره شد، وی وظیفه معرفتی را در دایره تنگ و محدود قرینه‌گرایانه نمی‌داند. در همین راستا، نقد او بر قرینه‌گرایی به معنای بی‌اعتباری باور موجه، مبتنی بر قرائن نیست، بلکه مراد و مقصود او این است که دایره معرفت و شناخت انسان، از دایره باورهای موجه مبتنی بر قرائن، گسترده‌تر است. به‌طور مشخص، پلانتینگا درباب باور خداشناسانه با این رأی قرینه‌گرایانه لاک مخالفت می‌کند که «شخص در پذیرفتن باور خداشناسانه، فقط در صورتی موجه است که به آن باور، براساس استدلال متین و معتبری، اعتقاد داشته باشد، استدلالی که مقدماتش برای شما قطعی و یقینی است». (همان: ۱۷۴)

پلانتینگا وجود چنان تکلیفی را به‌طور خاص در حوزه باورهای دینی زیر سؤال می‌برد: «... دشوار است که پی ببریم که چرا موجه بودن در اعتقاد داشتن به خداوند، مستلزم این است که وجود او با توجه به مجموعه‌ای از قرائن - که همانا مجموعه‌ای از قضایای قطعی و یقینی در نزد شماست - محتمل است.» (همان: ۱۷۹) از اینجا به جنبه ایجابی کار پلانتینگا، یعنی نظریه وی درباب باورهای پایه منتقل می‌شویم.

بر این اساس، پلانتینگا مبنای سستی را نفی کرده و در مقابل، معیارهای معرفتی جدیدی وضع می‌کند و آن را مبنای معتدل یا اصلاح‌شده می‌نامد. یک ویژگی مهم در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده این است که هرگونه داوری هنجاری درباره باورهای فرد، با رجوع به ساختار معرفتی خود او انجام می‌گیرد. برخلاف مبنای کلاسیک که معیاری را از بیرون برای واقعاً پایه بودن باور می‌دهد و هیچ ابایی از این ندارد که بخش بزرگ باورهای بیشتر افراد را غیر عقلانی جلوه دهد؛ اما به گفته پلانتینگا «باید معیارهای باور واقعاً پایه را از پایین به‌دست آورد، نه از بالا»، و این معیارها را نباید آمرانه ارائه کرد؛ بلکه باید با دلیل ثابت کرد و با مجموعه مناسبی از نمونه‌ها محک زد». (همان: ۱۸۱)

ب) باور به خدا باور پایه است

پلانتینگا بحث خود را با این پرسش آغاز می‌کند که آیا باور به وجود خدا، عقلاً قابل قبول است؟ در این پرسش منظور از وجود، وجود عینی واجب‌الوجود محض است و نه وجود ذهنی و مفهومی آن.

پلانتینگا در ایمان و عقلانیت^۱ برای نظریه خویش سه منشأ ذکر می‌کند: «یکم، تأمل درباب اعتراضات قرینه‌گرایانه بر باور خداپورانه؛ دوم، تأمل درباب برداشت تومیستی^۲ از ایمان و عقل؛ سوم، تأمل در باب رد الهیات طبیعی از طریق الهیات اصطلاح‌شده». (plantinga, 1983: 18)

در توضیح موارد فوق باید گفت که وقتی پلانتینگا اظهار می‌دارد که تأمل در ایرادات مبتنی بر قرینه‌گرایی، وی را به سمت معرفت‌شناسی اصلاح‌شده سوق داده است، معنایش آن است که وی تلویحاً

1. Faith and Rationality.
2. Thmistic.

امکان دفاع عقلانی محض از باور دینی را منتفی می‌داند. مراد از دفاع عقلانی محض، همان موضع قرینه‌گرایانه است. در واقع، مدافعان معرفت‌شناسی اصلاح‌شده با صرف دفاع از معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، در راهی پرخطر گام می‌نهند؛ نفی اعتبار انحصاری قرینه‌گرایی و لاجرم روی آوردن به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده. اما اگر معرفت‌شناسی اصلاح‌شده نیز قابل دفاع نباشد، تکلیف چیست؟ به نظر می‌رسد در این حالت گزینه‌ای جز ایمان‌گرایی پیش روی ما نباشد. دلیل این موضوع آن است که برای اثبات معتقدات دینی، به حصر استقرائی تنها سه گزینه وجود دارد: قرینه‌گرایی یا الهیات طبیعی که سابقه‌ای طولانی در فلسفه و الهیات دارد، ایمان‌گرایی و نهایتاً طریق مختار معرفت‌شناسی اصلاح‌شده. حال طبیعتاً اگر قرینه‌گرایی را نفی کنیم، و از سوی دیگر نتوانیم در توجیه اعتبار و مشروعیت معرفت‌شناسی اصلاح‌شده توفیق یابیم، لاجرم تنها گزاره باقی‌مانده ایمان‌گرایی خواهد بود. لازم به ذکر است پلانتینگا در موارد فروانی به قرینه‌گرایی حمله می‌کند، مثلاً در مقاله مشهور «دین و معرفت‌شناسی» می‌گوید «به نظر می‌رسد قرینه‌گرایی، چندان اقناع‌کننده نبوده است». (پلانتینگا، ۱۳۸۲: ۱۶۵)

هر سه منشأ نشان می‌دهند که هم و غم پلانتینگا به نقد معرفت‌شناسی سنتی معطوف است. چون قرینه‌گرایی و الهیات طبیعی در دامن معرفت‌شناسی سنتی پرورش یافته‌اند. وی در کتاب *ایمان و عقلانیت*، که جزء مهم‌ترین کتاب‌های او در باب معرفت‌شناسی اصلاح‌شده است، تعریفی از آن به دست می‌دهد: «خلاصه سخن الهیات اصلاح‌شده این است: تماماً درست، عقلانی مناسب و دارای مبناست باور به وجود خدا، بدون وجود هرگونه قرینه یا استدلال.» (plantinga, 1983: 19) روشن است که این یک ادعای بزرگ و نامأنوس است، ادعایی که دست‌کم با مخالفت جدی مدافعان الهیات طبیعی و به‌طور کلی، با مخالفت هرکسی مواجه خواهد شد که موجه بودن براساس قرائن را شرط لازم برای هر نوع باوری می‌داند. (Blanshard, 1966: 213) در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که در چارچوب معرفت‌شناسی^۱ مراد از عقلانی بودن، یعنی مبتنی بودن بر دلیل^۲؛ دلیلی که بهترین مصداق قرینه است. البته در چند دهه اخیر، معرفت‌شناسان در این تعریف از عقلانی بودن چون و چرا کرده‌اند و پلانتینگا خود یکی از این معرفت‌شناسان است.

پلانتینگا در مبنای‌گرایی معتدل خویش، قلمرو باورهای پایه را به طرز غیر منتظره‌ای افزایش می‌دهد. اما تلاش می‌کند براساس نظریه تضمین خود، برای قرار گرفتن باورها در این قلمرو اصول و ضوابطی را وضع کند. نظریه تضمین از این قرار است: «تحت شرایط c، فرد s می‌تواند گزاره p را به نحو موجهی پایه تلقی کند. البته شرایط c بستگی به گزاره p دارد؛ یعنی هر گزاره پایه تحت شرایط خاص، واقعاً پایه محسوب می‌شود. پلانتینگا به‌جای آنکه باورهای پایه را باورهای خودموجه بنامد، از اصطلاح باورهای «تضمین‌شده یا موثق»^۳

1. epistemology.
2. reason.
3. warranted.

استفاده می‌کند. یکی از نظریه‌های شاخص اعتمادگرایانه و برون‌گرایانه، نظریهٔ تضمین^۱ آلون پلانینگا است. مطابق نظریهٔ تضمین، باور B برای شخص S دارای تضمین است، اگر و فقط اگر، قطعات^۲ دخیل در تولید B در محیط معرفتی‌ای که به‌اندازهٔ کافی مشابه محیطی است که قوای S برای آن محیط طراحی شده است، به‌درستی عمل کنند و قطعات و اجزاء مربوط به برنامه‌ای که طراحی و تولید B را در اختیار دارند، هدفی جز به‌وجود آوردن صدق نداشته باشد. (Plantinga 2009: 439)

اما دعوی بدیع و غیرمنتظرهٔ پلانینگا این است که «شاید باور خداشناسانه، باوری واقعاً پایه است؛ یعنی چنان باوری است که فرد در تلقی به قبول آن موجه است، بی‌آنکه آن را برپایهٔ قرینهٔ گزاره‌های دیگری که بدان‌ها معتقد است، تلقی به قبول نماید». (پلانینگا، ۱۳۸۲: ۱۸۶)

از نظر پلانینگا، پرسش اساسی این است که چرا حتی منتقدان قرینه‌گرا معقولیت باور به وجود اذهان دیگر را (بدون استدلال) می‌پذیرند، اما معقولیت باور به وجود خداوند را (که برحسب ادعا بدون استدلال است) نمی‌پذیرند؟ درحالی‌که وضعیت معرفتی هر دو نوع باور یکسان است و هیچ‌کدام برحسب مفاد قضیه معیار پایه نیست. (جوادی، ۱۳۸۱: ۳۲)

پلانینگا مثال دیگری را مطرح می‌کند، مثال شخصی را که نسبت به شخص حاضر در مثال قبلی، درباب مسائل نظری مربوط به دین مسیح دقت‌نظر به خرج می‌دهد و به بررسی دقیق آراء منتقدان و اشکالات آنها بر معتقدات دینی همت می‌گمارد. این شخص ایمان خویش را بر قرائن و شواهد عقلی استوار نمی‌سازد، بلکه باور او به این موضوعات به‌سان باور او به گزاره‌های پایه است. آیا باور اشخاص این‌چنینی می‌تواند موجه باشد؟ آنان رأی و نظرهای منتقدان را می‌خوانند، لکن در مقام تأمل دقیق، رأی و نظرهای مزبور را الزام‌آور نمی‌یابند؛ به‌همین سان، هرچند آنان به براهین خداشناسی وقوف دارند، و پی می‌برند که بعضی از آنها فاقد ارزش است، باور خود را بر این براهین سست‌بنیان نمی‌کنند. (Plantinga, 1983: 79)

اما چرا این اشخاص چنین هستند؟ چه چیزی باعث می‌شود که این اشخاص، با وجود نقص و خلل در دلایل عقلی، همچنان باورهای دینی خود را حفظ می‌کنند؟ پلانینگا دلیل این موضوع را در ساحتی فراتر از ساحت عقل و استدلال جستجو می‌کند: «این‌گونه اشخاص، واجد حیات معنوی باطنی غنی هستند. چنین به نظر آنها می‌آید که پاره‌ای اوقات، بارقه‌ای از زیبایی و دل‌ربایی خیره‌کنندهٔ خداوند را ادراک می‌کنند؛ اینان در اغلب موارد به فعل و فعالیت روح‌القدس در قلوبشان وقوف دارند، همچنان که قویاً این‌گونه به نظر می‌آید که روح‌القدس به آنان تسلی و امید می‌بخشد؛ تعلیم‌شان می‌دهد و آنان را رهنمون می‌کند ... پس از مدت‌های مدید تأمل شاق و عمیق، پی می‌برند که جمیع این احوال فوق‌العاده اقناع‌کننده‌تر از اشکال تراشی‌های منتقدان است.» (پلانینگا، به نقل از: شجاع، ۱۳۸۳: ۱۲۱) بر این اساس، وی نتیجه می‌گیرد که باور به خدا

1. warrant.
2. segments.

باور واقعا پایه است و شخص در این باور مسئولیت معرفتی خود را به انجام رسانده است، هرچند انتقادات فروید و مارکس را نیز نتواند پاسخ دهد. در همین باب، یکی از نکات برجسته پژوهش پلانتینگا عبارت است از امعان نظر بر آرا فروید و مارکس درباب دین. برداشت پلانتینگا - که البته با برداشت سایرین از حیث احساس خطر از ناحیه استدلال‌های آن دو متفکر مشابهت دارد - از آرا فروید و مارکس این‌گونه است که هر دوی ایشان باورهای دینی را از سنخ باورهای خردگرای می‌دانند. فروید باورهای دینی را فرآورده قوه معرفتی‌ای می‌داند که در نهایت امر در پی حصول آرامش روانی است. اما مارکس باورهای دینی را در نهایت امر محصول اختلال و انحراف در عملکرد قوای معرفتی به‌شمار می‌آورد.

(plantinga, 1983: 107) به‌باور پلانتینگا، فروید و مارکس با پیش‌فرض قرار دادن کذب باور دینی انتقادهای اخیر را به اعتبار باور دینی وارد کرده‌اند، وگرنه اگر صدق باور دینی را پیش‌فرض قرار دهیم این انتقاد وارد نیست. (ibid: 108)

پلانتینگا در این باب از حسی سخن می‌گوید که میان همه افراد مشترک نیست؛ حسی که آن را حس خداشناسی می‌نامد. باورهای دینی که به‌واسطه حس خداشناسی فرد پدید می‌آیند، می‌توانند به این شیوه نیز واقعا پایه باشند. این باورها می‌توانند برای فرد تضمین داشته باشند. حس خداشناختی، یک قوه یا سازوکار یا نیروی مولد باور است که در وضع مناسب، باوری را تولید می‌کند که به‌لحاظ قرینه‌ای، بر باورهای دیگر مبتنی نیست. در این طرح، قوای شناختی ما به‌وسیله خدای دانا طراحی و خلق شده‌اند. (Plantinga, 1983: 81)

اما پلانتینگا از این فراتر می‌رود و ایده‌هایی را مطرح می‌سازد که بسیار چالش‌برانگیز است: «این استعداد که در ما برای شناخت خدا وجود دارد، جزئی از دستگاه معرفتی ماست که از ابتدای آفرینش در ما نهاده شده است. البته به نظر وی، این یگانه راه شناخت خدا نیست. راه دیگر، تحریک درونی روح‌القدس است که ما از طریق آن درمی‌یابیم که آنچه در کتاب مقدس گفته شده، درست است؛ پس خداوند از این طریق با ما سخن می‌گوید و راه رستگاری را به ما می‌آموزد. این‌گونه نیست که ما از ابتدای آفرینش، این ابزار را به همراه داشته باشیم؛ بلکه از آنجا که انسان مرتکب گناه شده، و در نتیجه سقوط کرده است، خداوند خواسته که او از این راه، یعنی از راه تحریک درونی روح‌القدس، به نجات برساند؛ پس این ابزار معرفتی در پاسخ به گناه انسان بروز کرده است، و چه‌بسا اگر گناهی در کار نبود، از این فرایند شناختی نیز خبری نبود؛ بسیاری از دین‌داران از ابتدا به‌گونه‌ای آفریده شده‌اند که به خدا اعتقاد داشته باشند. آنها به‌لحاظ معرفت‌شناختی حق این باور را دارند». (Ibid: 121)

بر این اساس، پلانتینگا چنین نتیجه‌گیری می‌کند که قرینه‌گرا اعتبار باورهای دینی را به توجیه عقلانی آنها منوط می‌کند. پس نقد قرینه‌گرا از باور دینی ناظر بر عقلانی بودن آن است. اما پلانتینگا باور دارد که در دوران معاصر قسم دیگری از نقادی باور دینی رایج شده است که بسیار جدی‌تر و بنیان‌براندازتر است. این قسم از نقد ناظر بر صدق باور دینی است. (Ibid: 123)

بنیادگرایی دینی

بنیادگرایی دینی از جمله کلیدواژه‌هایی است که در دهه‌های اخیر فراوان به گوش می‌خورد و در بسترهای مختلف به‌طور گسترده به کار می‌رود. اصطلاح بنیادگرایی دینی به‌لحاظ تاریخی برای نخستین بار برای اشاره به تناقض و تعارض برخاسته در درون پروتستانتیسم استعمال شده است. در آن فضا، گروهی موسوم به ضد مدرنیسم، نوشته‌هایی منتشر کردند و در آن نوشته‌ها، تفاسیر داروینیستی از خلقت را مورد نقد قرار دادند. عنوان این نوشته‌ها را بنیادها^۱ نامیدند. بعدها، این افراد برای خود عنوان «بنیادگرا» را برگزیدند. (Barkun, 2003:58) به‌بیان دیگر، این افراد از حقانیت و صدق مطلق نص انجیل و کتاب مقدس دفاع می‌کردند. فارغ از جنبه رسانه‌ای، به‌لحاظ نظری این موضوع مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. هرچند بنیادگرایی دینی واجد مؤلفه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، بدون شک از نوعی نظریه معرفتی درباب ماهیت معرفت دینی نشئت می‌گیرد.

اما بنیادگرایی دینی در عصر حاضر در معنای دیگری نیز استعمال می‌شود. مطابق یکی از تعاریف، «بنیادگرایی عبارت است از میل به وفاداری شدید نسبت به برخی آموزه‌های کلامی مشخص که معمولاً به‌مثابهٔ واکنش علیه الهیات مدرنیستی^۲ فهم می‌شود و با حملهٔ شدید بر تهدیدات خارجی فرهنگ دینی افراد همراه است.» (Marsden, 1980:4) پس ما دو معنا از بنیادگرایی دینی در دست داریم. مطابق معنای نخست، بنیادگرایی عبارت است از دفاع از قرائت پروتستانی از دین مسیحیت، اما مطابق معنای دوم، بنیادگرایی یعنی خردگریزی معطوف به انجام کنش‌های رادیکال و تند و گاه خشن. روشن است که در معنای نخست مناقشه و مسئله‌ای نیست و از موضوع بحث این مقاله خارج است.

هرگز نظر از عمل جدا نیست. هرآنچه ما در مقام نظر ابراز می‌داریم، ابزار است برای ساخت عمل. درخصوص باورهای دینی نیز چنین است. مجموعه‌ای که از آن، تحت عنوان دین یاد می‌کنیم، و باورها بخش اساسی آن را تشکیل می‌دهند، به‌هیچ‌وجه در یکسری امور ذهنی و یا جهت‌گیری‌های عقیدتی منحصر و محدود نمی‌شود. به‌قول سی. اس. پیرس؛^۳ «معقول نیست که بگوییم دین عقیده‌ای صرف است. ممکن است هر یک از جامعه، سیاست یا تمدن را نیز عقیده بدانیم؛ فقط مشروط به اینکه آن عقیده، عقیده‌ای زنده باشد.» (پیرس، ۱۹۶۸ : ۴۳۹، به نقل از: تالیافرو، ۱۳۸۲: ۱۰۶) دست‌کم درباب بسیاری از ادیان، به‌آسانی می‌توان اثبات کرد که هم مضمون متون مقدس آن ادیان و هم سلوک و شیوهٔ معیشت پایه‌گذاران و بزرگان آن ادیان به‌روشنی بر بعد اجتماعی ادیان صحه می‌گذارد. از علی‌علیه نقل است که «ایمان شناخت به دل و اقرار به زبان و عمل کردن به جوارح است.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۸)

1. fundamentals.
2. Modernist Theology.
3. C.S. Peirce.

در همه جوامع، به نسبت‌های متفاوت، دین‌داران بخشی مهمی از آن جامعه را تشکیل می‌دهند. دست‌کم بخش قابل توجهی از اعمال افراد دین‌دار، بدون شک از ایمان و باور دینی آنها نشئت می‌گیرد. بنابراین، نظام عقیدتی یک فرد دین‌دار به‌طور مستقیم یکی از مؤلفه‌های اصلی تعیین‌کننده جهت‌گیری عملی او در زندگی است. البته میزان و شدت این امر در جوامع سکولار و غیر سکولار متفاوت است. در جوامع سکولار افراد دین‌دار مجال کمتری برای تبلور اعتقادات خود در اختیار دارند. اما همین میزان کم نیز در یک نگاه کلی، بسیار قابل توجه است. در جوامع شرقی، این امر به مراتب بیشتر آشکار است. باورهای دینی به‌روشنی و آشکاری در شئون اجتماعی جوامع شرقی بروز و ظهور دارد. تفاوت میان جامعه غربی و شرقی در این است که در جوامع غربی رواج سکولاریسم منجر به این می‌شود که افراد عموماً در تقابل میان قوانین اجتماعی و قوانین دینی مبتنی بر باورهای خویش، عمدتاً مطابق قوانین اجتماعی و عرفی عملی می‌کنند. به‌همین دلیل گاه شخص دین‌دار لزوماً مطابق باورهای دینی خویش عمل نمی‌کند. اما در حالت آرمانی، در جوامع شرقی وضعیت باید خلاف این باشد و فرد دین‌دار میان آنچه که اعتقاداتش به او دستور می‌دهد و آنچه جامعه از او انتظار دارد، علی‌القاعده نباید تقابل محسوسی مشاهده شود.

در هر صورت، در هر دو قسم جامعه، این امکان وجود دارد که باورهای عقیدتی شخص، میل به گذر از قواعد و قوانین عرفی و اجتماعی پیدا بکند. گاه این عقاید در برخی از افراد و گروه‌ها محصول تفسیری رادیکال از متون دینی است که به‌نوبه خود باورهای دینی رادیکالی را به‌بار می‌آورد؛ چیزی که بدان بنیادگرایی اطلاق می‌شود.

نگاه پلانتینگا به بنیادگرایی دینی

باید گفت نظریه پلانتینگا که در بطن باور مسیحی روییده است، متضمن و یا به‌بارآورنده نوعی بنیادگرایی^۱ باشد. پلانتینگا خود در کتاب *باور مسیحی تضمین‌شده*، درباب ایراد مقدر بنیادگرایی سخن می‌گوید. اما در آن موضع، مراد او از بنیادگرایی، با معنای نخست این تعبیر مطابقت دارد؛ اما می‌تواند برای دوستداران معنای دوم بنیادگرایی ابزار خوبی فراهم سازد. به‌زعم وی، این اصطلاح واجد مضمون معرفتی است. پلانتینگا در ابتدا به این امر اعتراض می‌کند که چرا در روزگار ما اصطلاح بنیادگرایی معنای حقیر و پستی پیدا کرده است؟ و به‌اصطلاح مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. باین‌حال، وی تلاش می‌کند معنای صحیحی برای اصطلاح مذکور به‌دست دهد؛ معنایی که از سوءاستفاده مبرا باشد: «علاوه‌بر تأثیر عاطفی، آن اصطلاح واجد مقداری محتوای شناختی است و معمولاً بر دیدگاه‌های الهیاتی نسبتاً محافظه‌کارانه^۲ دلالت دارد.» (ibid: 245) اما

1. fundamentalism.
2. conservative.

دلالتم معرفتی این اصلاص در لسان هر شخص اندکی تغییر می‌کند. «در لسان برخی از متألهان لیبرال، این اصلاص دلالتم دارد بر کسانی که مسیحیت سنتی را می‌پذیرند. افرادی نظیر آگوستین، آکویناس، لوتر، کالون و بارث. در لسان سکولاریست‌های پروپاقرصی همچون ریچارد داوکینز^۱ یا دانیل دنت^۲ بر کسانی دلالتم دارد که باور دارند که خدایی وجود دارد.» (ibid)

پلانتمنگا در باور مسیحی تضمین‌شده، از قول کالون و در موافقت با او، برای ایمان سه مؤلفه ذکر می‌کند: «از این رو، ایمان به وضوح واجد یک مؤلفه شناختی^۳ است. کالون آن را معرفت^۴ می‌نامد ... بدین جهت ایمان داشتن عبارت است از دانستن و در نتیجه باور داشتن به چیزی. اما ایمان همچنین مستلزم اراده^۵ است و آن بر قلب‌های ما همچون مهری حک شده است. به واسطه چنین مهری، کسی که به خدا باور دارد، نه فقط شکل و صورت رستگاری‌ای را که خداوند مهیا کرده، می‌داند ... بلکه از خداوند برای آن از صمیم قلب سپاسگزار است. به علاوه، این مهر ایمانی که بر دل خورده، مستلزم عمل اجرائی اراده است.» (planting, 2000: 244) وی سپس از همین‌جا به بنیادگرایی می‌پردازد. زیرا پیشاپیش مفروض می‌دارد که ممکن است قول اخیر رنگ و بوی بنیادگرایانه داشته باشد. به زعم او، بنیادگرایی این است که شخص گمان برد اعتقادات کلامی‌اش نسبت به باورهای بقیه افراد کاملاً صحیح و درست است.

وی پس از ذکر این نکات در باب معنا و مفهوم بنیادگرایی، نظریه خود را از این اتهام میرا معرفی می‌کند: «از این روست که نمی‌توان اتهام بنیادگرایانه بودن دیدگاه‌های من را جدی گرفت. به بیان دقیق‌تر، اساساً نمی‌توان آن را اتهام تلقی کرد. اتهام مطرح‌شده صرفاً این است که دیدگاه‌های من، بیش از دیدگاه‌های مستشکل، محافظه‌کارانه‌تر است.» (Ibid:245)

پلانتمنگا و الزامات آیین مسیحیت

گفتیم که یکی از مشهورترین کتاب‌های پلانتمنگا باور مسیحی تضمین‌شده^۶ است. این کتاب مفصل‌ترین کتاب او نیز به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر، تعلق ویژه پلانتمنگا به دین مسیحیت بسیار آشکار و واضح است و خود وی نیز بدان تأکید ویژه دارد. دین بیکر^۷ که ویراستار کتاب آلوین پلانتمنگا از مجموعه contemporary philosophy in Focus است، عنوان مقدمه خود بر آن کتاب را چنین انتخاب کرده است: «آلوین پلانتمنگا،

1. Richard Dawkins.
2. Daniel Dennett.
3. Cognitive.
4. knowledge.
5. will.
6. Warranted Christian Belief.
7. Deane Peter Barker.

فیلسوف خدا».^۱ (Baker: 2007: 7) در طول مقاله نیز به وضوح تعلق خاطر ویژه پلانتینگا را به دین مسیحیت گوشزد می‌نماید. از جمله اینکه، بیکر خاطر نشان می‌سازد که پلانتینگا پس از بازگشت به نوتردام، ریاست مرکز فلسفه دین آنجا را برعهده می‌گیرد. این مرکز دو وظیفه مهم برعهده دارد. نخست، پژوهش در باب فلسفه دین سنتی و «دوم، حمایت از پژوهش‌های مرتبط با فلسفه مسیحی، به طوری که این فلسفه به مثابه امری تلقی می‌شود که (حقانیت) مسیحیت را مسلم می‌گیرد و مسائل فلسفی بر مبنای آن مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف اخیر به طور خاص منعکس کننده موضوع اصلی کار فلسفی پلانتینگا است».^۲ (Baker, 2007: 8)

جیمز بیلی^۳ معتقد است که اساساً کل معرفت‌شناسی دینی پلانتینگا با هدف توجیه باور مسیحی به طور خاص شکل گرفته است: (Beilby, 2007: 129)

استدلال به سود نتایج ضمنی بنیادگرایانه نظریه باورهای پایه

ما بر مبنای آنچه گفته شد، سه استدلال به سود این دعوی مطرح خواهیم کرد که نظریه باورهای پایه دارای دلالت‌های ضمنی بنیادگرایانه است:

الف) چرا باور به خدا باید باور پایه باشد؟

اینکه چرا باور به خدا باید باور پایه باشد، مورد مناقشات و ایرادات فراوان قرار گرفته است و ایراد کدو تنبل بهترین تقریر این ایراد است. اگر باور به خدا به درستی یک باور پایه است، چرا نباید هر باور دلخواه دیگری چنین نباشد؟ مثلاً چرا این باور که کدو تنبل بزرگ هر سال در جشن هالوین باز می‌گردد، نمی‌تواند به درستی یک باور پایه باشد؟ (Plantinga, 1983: 74) مطابق ایراد کدو تنبل، این نظریه راه را برای نسبی‌گرایی باز می‌کند. مضمون انتقاد مبتنی بر نسبی‌گرایانه بودن این نظریه آن است که ما با پایه دانستن باور به خدا، عملاً راه را برای هرگونه سنجش و محک و نقدی می‌بندیم و باور خود را در قلمروی قرار می‌دهیم که عملاً امکان هرگونه ارزیابی معرفتی و عقلانی منتفی می‌شود.

پاسخ پلانتینگا به این ایراد از این قرار است که مطابق معرفت‌شناسی اصلاح‌شده برخی باورها، به درستی باورهای پایه هستند، اما تحت شرایط معینی. همان باورها ممکن است تحت شرایط دیگر باور پایه نباشند. مثلاً اگر من در روشنایی روز و با چشمان باز، درختی را مشاهده بکنم، شرایط پایه بودن باور به وجود درخت برقرار است، اما اگر چشمان خویش را ببندم و در اتاق بر روی مبل بنشینم و دعوی رؤیت درخت را داشته باشم، روشن است که در این شرایط باور مذکور باور پایه نیست. (Ibid) هرچند پلانتینگا در پاسخ به این ایراد، معتقد است که باورهای پایه، لزوماً از هرگونه ارزیابی عقلانی خارج نیست؛ اما به هر حال در نظر وی ارزیابی

1. Alvin Plantinga, *God's Philosopher*.
2. James Beilby.

عقلانی‌ ممکن، یک‌ نوع‌ ارزیابی‌ حداقلی‌ خواهد بود که از ارائه‌ برهان و استدلال‌ بسی‌ متفاوت خواهد بود. بنابراین‌ مشکل‌ اصلی‌ از همین‌ پایه‌ دانستن‌ باور به خدا ناشی‌ می‌شود. ممکن‌ است شخصی‌ پس از آنکه باور به خدا را باوری‌ پایه‌ دانست، تعدادی‌ باورهای‌ دیگر مرتبط با آن را نیز پایه‌ بداند. درواقع پلانتینگا میل‌ دارد که نه فقط باور به خدا، بلکه طیفی‌ از باورهای‌ دینی، به‌خصوص باورهای‌ مسیحی‌ را باورهای‌ پایه‌ بداند. حال‌ اگر کسی‌ پیدا شود که با استفاده از همین‌ معیار پلانتینگایی، باورهای‌ غیرقابل‌ قبولی‌ را به‌مثابه باورهای‌ پایه‌ بپذیرد و آن باورها را مبنای‌ کنش‌ خود قرار بدهد، تکلیف‌ چیست؟ مثلاً اگر شخص‌ به این باور پایه‌ برسد که «کشتن‌ کسانی‌ که بر عقیده‌ای‌ جز عقیده من هستند، امری‌ است مشروع»، تکلیف‌ چیست؟ پلانتینگا چگونه می‌تواند از استعمال‌ نامشروع معیار خویش‌ ممانعت به عمل‌ آورد؟ روشن‌ است که این ایراد تقریری‌ است از ایراد کدو تنبل. اما تفاوت در این است که در اینجا قسم‌ خاصی‌ از باورها برجسته شده است. به‌بیان‌ روشن‌تر، اگر کسی‌ مطابق‌ ایراد کدو تنبل باور داشته باشد که چون حس می‌کند کدو تنبل وجود دارد، پس وجود دارد، به‌لحاظ عملی‌ چندان مصیبتی‌ به‌بار نمی‌آورد. ولی‌ اگر شخصی‌ مثلاً، حس بکند که وظیفه‌ دارد فلان شخص‌ را بکشد، قطعاً نتیجه عملی‌ این باور بسیار مخرب خواهد بود. درواقع مسئله‌ ما در اینجا این است که اگر به‌جای کدو تنبل، گزاره دیگری را قرار دهیم که به‌لحاظ عملی‌ می‌تواند نتایج مخربی‌ به‌بار بیاورد، اهمیت این ایراد به مراتب بیشتر می‌شود. علاوه‌بر این، همان‌گونه که در ادامه توضیح‌ داده خواهد شد، مشکل‌ عملی، وقتی ایجاد می‌شود که شخصی‌ به غلط، به گزاره‌ای‌ باور داشته باشد، درحالی‌ که دیگران به بطلان آن باور دارند؛ ولی‌ شخص‌ مذکور آن را صادق می‌داند.

نکته اینجاست که بنیادگرایان دینی دقیقاً چنین توجیهاتی را عرضه می‌دارند. یعنی به‌جای آنکه کنش‌های تند و خشونت‌بار خود را به‌لحاظ عقلی‌ مستدل سازند، بیشتر بر جنبه بنیادی و پایه‌ای بودن باورهای‌ نهفته در پس‌چنان کنش‌هایی تأکید می‌کنند.

ب) حس‌ خداشناسی

دیدیم که مطابق نظریه معرفت‌دینی پلانتینگا، اشخاص دین‌دار، به‌گونه‌ای متفاوت با دیگران واجد حسی به‌نام حس خداشناسی هستند؛ به‌گونه‌ای که خداوند خود را از طریق این حس برای ایشان آشکار می‌سازد و به این طریق دین‌داران به خدا باور پیدا می‌کنند، بدون آنکه از قرائن عقلانی مدد بگیرند، بلکه صرفاً بر آنچه که از حس خداشناسی حاصل می‌شود تکیه می‌کنند.

بدون آنکه بخواهیم این حس خداشناسی را با آنچه که عرفا آن را کشف و شهود و یا معرفت حضوری می‌نامند، یکی بگیریم، روشن است که میان این دو مشابهت‌های فراوانی است. از جمله اینکه هر دو فراتر از قلمرو عقل و حس هستند، و هر دو منحصر در انسان‌های والا هستند. البته نسبت میان این دو به کرات در منابع مختلف مورد بررسی قرار گرفته است و در این مجال قصد پرداختن مجدد به آنها را نداریم.

در متون عرفانی فراوان به این موضوع برخوردیم که بزرگان عرفان، مبتدیان را از خطوات ظلمانی و واردات قلبی کاذب و باطل برحذر داشته‌اند. مباحث فراوانی در عرفان نظری حول این موضوع شکل گرفته است که چگونه باید واردات الهی را از واردات شیطلانی تشخیص داد.

نظیر این قول را می‌توان درباب نظریه معرفت دینی پلانینگا نیز ابراز داشت: چگونه می‌توان تشخیص داد که شخص دین‌دار در آنچه به‌عنوان محصول حس خداشناسی خود ابراز می‌دارد، به خطا نرفته است؟ خود پلانینگا در کتاب *ایمان و عقلانیت* اظهار می‌دارد که هر ادعای مربوط به دریافت درونی که واجد عناصر غیر انسانی و غیراخلاقی باشد قطعاً مردود است. وی در آنجا این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در صورتی که باورهای من در کنترل من نباشد، می‌توانم واجد تکالیف عقلانی باشم؟ پاسخ پلانینگا این است که چنین شخصی از حیث معرفتی گناهکار است: «شخصی که با بی‌ملاحظگی و بی‌دقتی به باورهایی رسیده است که از حیث اخلاقی مشمئزکننده است، گناهکار است؛ حتی اگر شخصی که به چنان باورهایی رسیده است، به‌واسطه بی‌دقتی به آن باورها دست یافته است.» (Plantinga, 1983:36)

اما این قید و تبصره‌ای که پلانینگا می‌افزاید نیز مشکل را حل نمی‌کند. زیرا مشکل اینجاست که ممکن است ناظر و داور بیرونی، باور دینی شخص S را به‌عنوان باوری باطل رد کند، اما اگر خود شخص بر حق بودن باور خود اصرار کند، تکلیف چیست؟ اگر چنان شخصی، باوری را که ما باطل می‌دانیم، مبنای عمل قرار دهد، آن هم اعمالی خشونت‌آمیز، چگونه می‌توان او را مجاب کرد که به خطا رفته است؟

پلانینگا با افزودن قیدی دیگر، حل گره را در واقع کور کرده است. دیدیم که او می‌گوید گاه حس خداشناسی تنها در گروهی از افراد به باورهای خاصی منجر می‌شود؛ باورهایی که نیاز به توجه عقلانی نیز ندارد و براساس زمینه‌های دینی به‌دست آمده است. اگر چنین باشد، ممکن است گروهی از افراد، به باورهای دینی غیرقابل قبولی دست یابند و مخالفت اکثریت افراد را با باورهای خود به چیزی نگیرند؛ چون براساس نظریه پلانینگا می‌توانند رویه خود را توجیه کنند.

ج) داوری هنجاری و ساختار معرفتی خود فرد

گفتیم که بر مبنای نظریه پلانینگا، هرگونه داوری هنجاری درباره باورهای فرد، با رجوع به ساختار معرفتی خود او انجام می‌گیرد. این دیدگاه در نهایت امر می‌تواند به حالتی منجر شود که ما آن را با عاریت گرفتن اصطلاحی معرفتی، «من آیینی»^۱ می‌نامیم. من آیینی یعنی اینکه نظام معرفتی شخص به‌گونه‌ای است که در نهایت امر، اعتبار دانسته‌های وی، ارتباطی به عالم واقع و خارج از خود وی ندارد، گویی شخص حصار تنگی به دور خود کشیده است و فقط خود و دانسته‌های خود را معتبر می‌داند. یکی از خطرات نهفته در «من آیینی»

^۱ solipsism.

این است که اساساً شخص من آیین، در مقابل استدلال و برهان کاملاً غیر منعطف می‌گردد. پس در این حالت نه فقط شخص به سود باورهای خویش استدلال نمی‌کند، بلکه استدلال‌هایی را که به زبان باورهایش اقامه می‌شود، بیهوده تلقی خواهد کرد. پس چنین شخصی هرچه را که درست تشخیص دهد و حق بداند عمل خواهد کرد، بی‌آنکه خود را در مقابل شنیدن استدلال‌های مخالف مسئول بداند. (Tharnton, 2004)

دیدیم که پلانتینگا اشخاصی را که قرائن نقیض را می‌بینند، ولی بسنده تشخیص نمی‌دهند، در اصرار بر موضع پیشین خویش مجاز می‌داند. یعنی معتقد است که این کار به لحاظ معرفتی مجاز و مشروع است که شخص دلایل و قرائن مخالفان دیدگاه خود را ملاحظه و بررسی کند، ولی اگر آنها را با باورهای فردی و درونی او که برآمده از حس خداشناسی است، مطابق نیافت، رد کند؛ اگرچه قرائن و دلایل مخالف از پشتیبانی تعداد قابل توجهی از افراد و از درجه بالایی از عقلانیت برخوردار باشد. روشن است که این نگرش می‌تواند فرد را کاملاً از پذیرش استدلال‌های عقلانی طرف مقابل خویش بازدارد.

د) دلالت ضمنی نظریه انحصارگرایی دینی

انحصارگرایی^۱ دینی حاکی از این است که منحصراً پیروان یک دین خاص رستگارند، پیروان سایر ادیان به کلی در طریق باطل قدم برمی‌دارند. (یزدانی و فیضی، ۱۳۸۹: ۱۰۶) بنیادگرایی دینی عموماً با انحصارگرایی دینی پیوند دارد. چراکه بنیادگرا در درجه نخست، نه فقط دین خود را به‌طور انحصاری تنها راه نجات می‌داند، بلکه فقط و فقط قرائت خاص خود از دین و مذهب خویش را قرین واقع و حقیقت تلقی می‌کند.

بنا به قول مشهور، پلانتینگا در دسته انحصارگرایان قرار می‌گیرد. شواهد دال بر انحصارگرا بودن پلانتینگا فراوان است، اما مهم‌تر از همه، تصریح خود وی بر این موضوع است. خلاصه دلیل پلانتینگا بر انحصارگرایی از این قرار است که اگر باور (الف)، که در دین (۱) وجود دارد، با باور (ب) که در دین (۲) وجود دارد، متناقض باشد، پس مدعای دین (۲) باطل خواهد بود و مدعای دین (۱) به‌طور مطلق صادق خواهد بود. اما به دلیل امتناع جمع نقیضین، باور (الف) به‌طور انحصاری صادق خواهد بود. (خلاصه استدلال پلانتینگا در: پلانتینگا، ۱۳۸۶: ۲۳۵ - ۱۳۶) به بیان دیگر، «عقاید یا بعضی از عقاید یک دین خاص، (مثلاً مسیحیت) فی‌الواقع صادق است و مطمئناً بر این مدعا می‌افزاید که تمام قضایا، از جمله سایر اعتقادات دینی که با آن اعتقادات ناسازگارند، کاذبند». (همان: ۱۱۰)

این مؤلفه از اندیشه پلانتینگا نیز راه را برای بنیادگرایی دینی باز می‌کند. دلیل این موضوع آن است که وقتی شخص بر انحصارگرایی دینی پافشاری بکند، به راحتی راه برای بنیادگرایی دینی فراهم می‌شود. چون هنگامی که دیگری را باطل مطلق بدانیم و او را به کلی تهی از ذره‌ای حق و حقیقت تلقی کنیم، ناخودآگاه در

1. exclusivism.

عمل، روا داشتن هرگونه رفتار، ولو رفتار خشونت‌بار، درباب چنان افرادی آسان تر خواهد بود. بگذارید موضوع را ساده تر بیان کنیم. اگر شخص انحصارگرا این باور دین (الف) را بپذیرد که «درباب هر آنکه خارج از دین (الف) قرار دارد، هر نوع خشونتی جایز است.» چگونه می‌توان چنین شخصی را از عمل برطبق این باور معذور داشت؟ شاید اعتراض شود که انحصارگرایی پلانتینگا، انحصارگرایی معرفت‌شناختی است و لازمه این هرگز روا بودن هرگونه خشونت بر مخالفان دین نیست. در پاسخ باید گفت که دقیقاً نکته در اینجا است که انحصارگرایی معرفت‌شناختی قابل برداشت دوگانه است. یعنی هم می‌توان از آن تسامح نسبت به مخالفان را استخراج کرد و هم خشونت را. درواقع باید توجه داشت که انسان‌ها به‌لحاظ روان‌شناختی میل دارند از انحصارگرایی، ولو انحصارگرایی معرفتی، خشونت و اعمال زور بر مخالفان را نتیجه بگیرند، ولو آنکه شاید خود پلانتینگا هرگز چنین اندیشه‌ای در ذهن نداشته باشد. آیا آنچه کالون انجام داده است، ارتباطی با باورهای نظری او ندارد؟ نویسنده شهیر اتریشی، اشتفان تسوایگ در رمان وجدان بیدار، خشونت حیرت‌انگیز کالون را به بهترین شکل بیان کرده است. (ر.ک: تسوایگ، ۱۳۷۶)

کالون برای توجیه برداشت خاص خود از آیین مسیحیت - که چنان خشونت را توجیه می‌کرد - از ایده‌های معرفتی‌ای استفاده می‌کرد که پلانتینگا بعدها از او الهام گرفت، ایده‌هایی همچون پایه بودن باور به خدا و وجود حس خداشناسی. درواقع کالون مصداق عینی ادعای این مقاله است، مبنی بر اینکه چنین موضع معرفتی‌ای می‌تواند مجوز انجام خشونت واقع گردد.

در مقابل بسیاری از متکلمان شیعه بر لزوم توجیه عقلانی باورهای دینی تأکید دارند. حتی در دوران معاصر متفکرانی همچون آیت‌الله جوادی آملی بر این طریق اصرار می‌ورزند. به‌باور وی، «... کسانی که این‌گونه معارف را به شهود منحصر می‌کنند، ناخودآگاه به تخریب بنیاد توحید پرداخته و مبنای آن را معرض زلزله و نابودی قرار می‌دهند، زیرا هیچ راهی برای هدایت دیگران و حمایت استدلالی از معارف دین وجود نخواهد داشت، چنان‌که اگر گفتار به شهود ختم شود، بدون آنکه میزانی برهانی برای تشخیص صحیح و سقیم آن باشد، هر کس می‌تواند دایه‌ای داشته باشد و در نتیجه یکی از شرک و دیگری از توحید خبر می‌دهد». (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۱۶)

یکی از مهم‌ترین کتب کلامی تشیع که شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده، باب حادی عشر، تألیف علامه حلی است. در ابتدای این کتاب آمده است که: «همه علما بر لزوم معرفت پروردگار متعال و صفات ثبوتیه او و صفات سلبيه، و آنچه نسبت آن بر او صحیح است اجماع کرده‌اند؛ همچنین بر آنچه صدورش از او ممتنع است و نبوت و امامت و معاد.» (مصطفوی، ۱۳۸۹: ۱۸) بنابراین بر مسلمان شیعه واجب است که وجود خدا و صفات او و سایر اصول دین خود را به لحاظ عقلانی اثبات کند. از این‌رو، هم متکلمان متقدم و هم متأخر همگی بر مشیء عقلانی در قلمرو دین و اثبات معتقدان دینی تأکید کرده‌اند. به همین جهت شیوه مختار پلانتینگا هیچ سابقه‌ای در تشیع ندارد.

نتیجه

حاصل سخن آنکه نظریه پلانتینگا می‌تواند به خوبی دست‌مایه نظریه پردازی‌هایی قرار بگیرد که به خوبی به کار افراد و گروه‌های بنیادگرا می‌آیند. هرچند غربیان مسلمانان را متهم ردیف اول بنیادگرایی معرفی می‌کنند. نکته جالب این است که جان کالون، که پلانتینگا نظریه خویش را در اساس ملهم از وی می‌داند، چهره چندان محبوبی نیست. وی که یکی از پیروان مارتین لوتر و وابسته به کلیسای اصلاح‌شده بود، (همان کلیسایی که معرفت‌شناسی اصلاح‌شده نام خویش را از آن اخذ کرده است) پس از مهاجرت از فرانسه به ژنو و در دست گرفتن قدرت، چنان حکومت رعب و وحشت و شکنجه و خشونت را برپا می‌دارد که نظیر آن نه فقط در کل قرن شانزدهم، بلکه حتی در بدترین سال‌های قرون وسطی نیز مشاهده نشده بود.

تاریخ غرب نشان می‌دهد که جان کالون در دوره‌ای چندساله بدترین شکل بنیادگرایی دینی را به نمایش گذاشت. در حکومت سرتاسر خشن کالون سخت‌گیرانه‌ترین قوانین و خشن‌ترین مجازات‌ها نسبت به شهروندان ژنو اعمال شد. نظریه باورهای پایه پلانتینگا نیز می‌تواند ابزاری قدرتمند برای تفکرات بنیادگرایانه قرار بگیرد، نظریه‌ای که نه از جهان اسلام، بلکه از بطن فرهنگ غربی برآمده است. اما همچنان تأکید می‌شود که این موضوع جز دلال‌ت‌های ضمنی و نتایج فرعی این نظریه است، وگرنه نظریه باورهای پایه به‌مثابه نظریه‌ای معرفتی به لحاظ منطقی، مستقیماً چنین نتایجی را در پی ندارد. بنابراین، مجدداً تأکید می‌شود که نتایج عملی نظریه پلانتینگا لزوماً از یک پروسه استدلال منطقی پیروی نمی‌کند، بلکه بیشتر از خصوصیات روان‌شناختی آدمی نشئت می‌گیرد. نظریه پلانتینگا می‌تواند در حکم یک بهانه و مستمسک به کار آید. روشن است که بهره‌گیری از یک مستمسک، عموماً محصول یک پروسه منطقی نیست.

پس دست‌کم برای اجتناب از سوءاستفاده از باورهای دینی در زمینه‌های بنیادگرایانه و ارتکاب کنش‌های خشونت‌آمیز، ضروری است که دین‌داران همچنان به سود باورهای خود اقامه دلیل نمایند و منتقدان نیز در مقابل برای انتقادات خویش دلیل و برهان عرضه دارند. البته مراد این نیست که از گفتن سخن حق اجتناب کرد، بلکه باید سخن حق را به زیور قرائن و شواهد آراست. از نظر نگارنده، همچنان همانند بسیاری از گذشتگان تمسک بر دلیل و برهان و استدلال منطقی در اثبات مدعیات دینی تنها طریق مقبول و ایمن می‌نماید. موضع مختار نگارنده در باب رهیافت قرینه‌گرایانه در دین همان است که فلاسفه کلاسیک غربی و فلاسفه اسلامی پیموده‌اند.

منابع و مأخذ

۱. نهج‌البلاغه، ۱۳۲۵، ترجمه فیض‌الاسلام، تهران، چاپخانه آفتاب.
۲. پلانتینگا، آلوین، ۱۳۷۹، «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده»، ذهن، ترجمه انشاءالله رحمتی، شماره اول، ص ۷۳ - ۶۲.
۳. _____، ۱۳۸۲، «دین و معرفت‌شناسی»، اندیشه حوزه، ترجمه علی حقی، مهر و آبان، سال نهم، شماره اول و دوم، ص ۱۸۸ - ۱۶۳.

۴. _____، ۱۳۸۴، «دفاعیه‌ای معرفت‌شناختی از انحصارگرایی دینی»، *قبسات*، ترجمه سید حسین عظیمی دخت شورکی، شماره ۳۷، ص ۲۰۲ - ۱۷۵.
۵. تالیا فرّو، چارلز، ۱۳۸۲، *فلسفه دین در قرن بیستم*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهرودی.
۶. تسوایگ، اشتفان، ۱۳۷۶، *وجدان بیدار*، ترجمه سیروس آراین‌پور، تهران، نشر فرزانه روز.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *تبیین براهین اثبات خدا*، قم، اسراء، ج ۴.
۸. جوادی، محسن، ۱۳۸۱، «آلوین پلانتینگا و معرفت‌شناسی اصلاح‌شده»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ۱۱، ص ۴۰ - ۲۶.
۹. دکارت، رنه، ۱۳۷۶، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران، سمت.
۱۰. شجاع، دلبر، ۱۳۸۳، «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده و منابع معرفت‌شناختی آن»، *رواق اندیشه*، شماره ۳۵، ص ۱۲۴ - ۱۰۳.
۱۱. عباسی، بابک، ۱۳۹۱، *تجربه دینی و چرخش هرمنوتیکی*، تهران، هرمس.
۱۲. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۹، *توضیح و تکمیل شرح باب حادی عشر*، قم، مؤسسه نشر آثار علامه مصطفوی.
۱۳. یزدانی، عباس و پریسا فیضی، ۱۳۸۹، «بررسی و مقایسه دیدگاه علامه طباطبایی و آلوین پلانتینگا در مورد تنوع ادیان»، *الهیات تطبیقی*، سال اول، شماره اول، ص ۱۲۴ - ۱۰۹.
14. Baker, Deane - Peter, 2007, "Introduction" in: *Baker, Deane-Peter (edr), Alvin Plantinga*, cambridge Cambridge university press
15. Barkun, Michael, 2003, "*Religious Fundamentalism and Political Extremism*, in: Totalitarian Movements and Political Religions, New york, Taylar and Francis group.
16. Beilby, James, 2007, "*Plantinga's Model of Waranted Christian Belief*, in: Baker, Deane-Peter (edr), Alvin Plantinga, Cambridge university press, pp125-165.
17. Blanshard, BRAND, 1966, *Reason and unreason in Religion*, in: *midway*, New york, university of Chicago press.
18. Conee Ernest and Feldman Richard, 2004, *Evidentialism: essays in epistemology*, New york Oxford University Press.
19. Deane Peter Barker, *Alvin Plantinga*, God's Philosopher, in: Baker, Deane-Peter (edr), Alvin Plantinga, cambridge Cambridge university press.
20. George M. Marsden, 1980, "*Fundamentalism and American Culture*", oxford university press.
21. Gericke, Jaco, 2009, *Fundamentalism on stilts: A response to Alvin Plantinga's reformed epistemology*, in: *Verbumet Ecclesia*
22. Marsden, M. George, 1980, *Fundamentalism and American culture*, New york, oxford university press.
23. Plantinga, Alvin, 1983, "Reason and Belief in God" in: *Faith and Reason*, notre dame University of Notre Dame Press.
24. _____, 2000, *Warranted Christian Belief*, New york Oxford press.
25. Thornton, stephen p. 24 october 2004, *solipsism and the problem of other minds*, in ternet Encyclopedia of philosophy, www.iep.utm.edul. سایت